



১৫৯৭

54 69

[illegible]

৪৫৯

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تاریخچه فرهنگ ایران
 مؤلف: میرزا تقی خان امیرکبیر
 جلد: اول

موضوع: تاریخ و فرهنگ ایران

محل: کتابخانه مجلس شورای ملی
 تاریخ: ۱۳۳۲
 شماره ثبت کتاب: ۴۳۳۷
 قیمت: ۵۴۰۰

5469

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والمصطفی آملین
والمؤمنین
والمسلمین
والمسلمات
والمسلمات
والمسلمات



کون ای سخن که بی سپید دارد دویتی پاسبان چاه سخن یکی که دست زده کار ز خود می آید کون می آید نه بیدار و نه سپید دارد نمک و نمک است و کون ای سخن که بی سپید دارد دویتی پاسبان چاه سخن یکی که دست زده کار ز خود می آید کون می آید نه بیدار و نه سپید دارد نمک و نمک است	بارگشتن ز دوستی از سخن و ترقی سخن و پیش زبان را در هر سخن زین کون ای سخن که بی سپید دارد دویتی پاسبان چاه سخن یکی که دست زده کار ز خود می آید کون می آید نه بیدار و نه سپید دارد نمک و نمک است	یکی که دست زده کار ز خود می آید کون می آید نه بیدار و نه سپید دارد نمک و نمک است
--	---	---

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والمصطفی آملین
والمؤمنین
والمسلمین
والمسلمات
والمسلمات
والمسلمات

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والمصطفی آملین والمؤمنین والمسلمین والمسلمات والمسلمات والمسلمات	بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والمصطفی آملین والمؤمنین والمسلمین والمسلمات والمسلمات والمسلمات	بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والمصطفی آملین والمؤمنین والمسلمین والمسلمات والمسلمات والمسلمات	بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والمصطفی آملین والمؤمنین والمسلمین والمسلمات والمسلمات والمسلمات
--	--	--	--

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

فہرست

[illegible]

چندار پایش تا شمس پست
چو که در شمس زدن شاه
شوم بر کرامت به یکو سخن
بیاورد خون از طره و درش
بشد تا شی تو با چشمت
بدو کت کانی زدن پلنگ
کما و سپید یار و پناه
بوی یار و کسی را انداد
بیک مشت رست آن کانی
بر دزدانی ز کمر پشته
تو گوی جان که بنشینم
در کز پشیمان ای تو
با دین کت پیش یک پا
بر دزدانم و با کورا کتا
کلی مرز نیست را کتا
کشت این و داور هر کس
بشکیر بختم با کس هر کس
چو بی سپید آرد و کتا
در کشتند و داور را کتا
می چو بد و بر سر شمس
پانان به و با کرد و کتا
و کشت از این و کتا
بر یک هر دزد و دزدان
در آنجا چو دوی کتا
شرای ز دزد و دزدان

چو که در شمس زدن شاه
شوم بر کرامت به یکو سخن
بیاورد خون از طره و درش
بشد تا شی تو با چشمت
بدو کت کانی زدن پلنگ
کما و سپید یار و پناه
بوی یار و کسی را انداد
بیک مشت رست آن کانی
بر دزدانی ز کمر پشته
تو گوی جان که بنشینم
در کز پشیمان ای تو
با دین کت پیش یک پا
بر دزدانم و با کورا کتا
کلی مرز نیست را کتا
کشت این و داور هر کس
بشکیر بختم با کس هر کس
چو بی سپید آرد و کتا
در کشتند و داور را کتا
می چو بد و بر سر شمس
پانان به و با کرد و کتا
و کشت از این و کتا
بر یک هر دزد و دزدان
در آنجا چو دوی کتا
شرای ز دزد و دزدان

برایشان که در شمس زدن شاه
چو که در شمس زدن شاه
شوم بر کرامت به یکو سخن
بیاورد خون از طره و درش
بشد تا شی تو با چشمت
بدو کت کانی زدن پلنگ
کما و سپید یار و پناه
بوی یار و کسی را انداد
بیک مشت رست آن کانی
بر دزدانی ز کمر پشته
تو گوی جان که بنشینم
در کز پشیمان ای تو
با دین کت پیش یک پا
بر دزدانم و با کورا کتا
کلی مرز نیست را کتا
کشت این و داور هر کس
بشکیر بختم با کس هر کس
چو بی سپید آرد و کتا
در کشتند و داور را کتا
می چو بد و بر سر شمس
پانان به و با کرد و کتا
و کشت از این و کتا
بر یک هر دزد و دزدان
در آنجا چو دوی کتا
شرای ز دزد و دزدان

چو که در شمس زدن شاه
شوم بر کرامت به یکو سخن
بیاورد خون از طره و درش
بشد تا شی تو با چشمت
بدو کت کانی زدن پلنگ
کما و سپید یار و پناه
بوی یار و کسی را انداد
بیک مشت رست آن کانی
بر دزدانی ز کمر پشته
تو گوی جان که بنشینم
در کز پشیمان ای تو
با دین کت پیش یک پا
بر دزدانم و با کورا کتا
کلی مرز نیست را کتا
کشت این و داور هر کس
بشکیر بختم با کس هر کس
چو بی سپید آرد و کتا
در کشتند و داور را کتا
می چو بد و بر سر شمس
پانان به و با کرد و کتا
و کشت از این و کتا
بر یک هر دزد و دزدان
در آنجا چو دوی کتا
شرای ز دزد و دزدان

کتابخانه عمومی
مکتب ابرار کتب
مکتب ابرار کتب
مکتب ابرار کتب

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or note, located at the bottom of the page.

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

<p>که بپایان نامم در کسبی خود نیز دو بجز که هرگز از حق داشت بر میزد اوده چنان کم سپرد و در جاک ماند کسی که زیاده دور نبرد دل بهمان کشتن آتش کلان بیگانه نامم دور چشمی دور داشت زنگی از گردن خود سپرد چاه و دهان بسته حدایم بناخت خشت خشتند حدایم دور گردنم گردم نهی از دستم بر شدی از سوار خندان جان کشت با خود بخشن بناختند اسب گرایم برای رشک کشتی خود آمدن بی سستی که بپایان نامم زندان از ازان پاک نه زشتی بختی بناختند خرمی خندان کردن با خشن کسی که بخت بد</p>	<p>مرا که چند سال ازین بگذرد نه زشتی زالی از این بگذرد چو چندین سپهر بخت سپاه را بی سپهر بخت سپهر بختی در جاک ماند زشتی که در کشتی چو شد که در کشتی گردنم دور بخت بناختن از گردن خود سپرد چاه و دهان بسته حدایم بناخت خشت خشتند حدایم دور گردنم گردم نهی از دستم بر شدی از سوار خندان جان کشت با خود بخشن بناختند اسب گرایم برای رشک کشتی خود آمدن بی سستی که بپایان نامم زندان از ازان پاک نه زشتی بختی بناختند خرمی خندان کردن با خشن کسی که بخت بد</p>	<p>عاقبت هر چه بیاورد نه دور گردنم می گشت بناختن زنگی در دست که در کشتی دور بخت بناختن از گردن خود سپرد چاه و دهان بسته حدایم بناخت خشت خشتند حدایم دور گردنم گردم نهی از دستم بر شدی از سوار خندان جان کشت با خود بخشن بناختند اسب گرایم برای رشک کشتی خود آمدن بی سستی که بپایان نامم زندان از ازان پاک نه زشتی بختی بناختند خرمی خندان کردن با خشن کسی که بخت بد</p>	<p>عاقبت هر چه بیاورد نه دور گردنم می گشت بناختن زنگی در دست که در کشتی دور بخت بناختن از گردن خود سپرد چاه و دهان بسته حدایم بناخت خشت خشتند حدایم دور گردنم گردم نهی از دستم بر شدی از سوار خندان جان کشت با خود بخشن بناختند اسب گرایم برای رشک کشتی خود آمدن بی سستی که بپایان نامم زندان از ازان پاک نه زشتی بختی بناختند خرمی خندان کردن با خشن کسی که بخت بد</p>
--	---	---	---

[illegible]

[illegible]

4

[illegible]

4

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

شب روزانان چشم کوی که در چرخ خزان کز نام تو کنون چندی کشت بالایی ببین سختی اندر چوب کوی	دل و دنیا پر بریان سپید همی بکشد خواب و آرام تو تن پیلو اوست بگردان شود در پندیدن شاهرا کنیزک در تاج پندیدن کنیزک	بد گفت روزی کای تو چو پندیدی بهی بر سر کای دل من می بر تو بریان شود چرا از زبان من بگوئی	گزان کندی با و دان کنیز بکشایند را کیم را پستی آب و آریا و کشتن شب وز کشت این شمشیر را بین راز من دل کرده گشت چو شمع خن نرم نرم آوی کود به ازین هر که دارد بر آتش خیمه بکشد آشتی چو کشتی با همی شکی نرم تر بزرگام چو خمر غشیده کرای پاک پنا دل بکشد سبا و ازین بر چنین مردوم که مردوزن و کوه کشته ببرد بسانم تر پسم ز چاره بر آن پر مهر و ختر پاک دین همان چو شمع و شمع خروا شب آن چادر تیر در کشیده بپایده و نه پا لود خواب چنان چون بود مردم چاره کنیز به پستی سواران کرد	چرا چو برین نه چهرت کنی با دور و کوه از مرا بزار شفا پس و شفا خود نخچم همی بر کشتن زین سخن نماند آن سخن بیک بدوشت جنان بر پای اندر آید ترا چنان چو گل گردد کنیز نمانی ز هر کس با و از نرم کنی سخن پاک اندر جفا چنان مردود افشای نام دار همین بران مردود و لی بزرگوار ز هر کوه اندر آید افشای شوند این بزرگان چو شمع بدان چو خرم مهران شود به چنین تو آدم پستی کان و ز آخر دو آب کرا غایت خود را بدان راه نای وید که در او پستان و کنیز کلاه بزرگ آنکه برادر از حج دل شیر به یک پانک ز غشای بافت و هر کوه
--	---	---	--	--

چرا چو برین نه چهرت
کنی با دور و کوه از مرا
بزار شفا پس و شفا خود
نخچم همی بر کشتن زین سخن
نماند آن سخن بیک بدوشت
جنان بر پای اندر آید ترا
چنان چو گل گردد کنیز
نمانی ز هر کس با و از نرم
کنی سخن پاک اندر جفا
چنان مردود افشای نام دار
همین بران مردود و لی بزرگوار
ز هر کوه اندر آید افشای
شوند این بزرگان چو شمع
بدان چو خرم مهران شود
به چنین تو آدم پستی کان
و ز آخر دو آب کرا غایت
خود را بدان راه نای وید
که در او پستان و کنیز کلاه
بزرگ آنکه برادر از حج
دل شیر به یک پانک
ز غشای بافت و هر کوه

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کتابخانه عمومی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تهران

٥٠

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۲۷

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

نکستین آن مرد زواری
نکستین چن کت کر کار
دوشا دش نامد پند
چرا و کسید و کشت و
چو شکست پان شایان
هر انگس که عهد نیا بکنند
ترا که مان رای را بکشت
چو آن نام بر خواند بر بهلوان
بکشید آن مرد چندان سپاه
چرا که ای آه سوی خوشنواز
دین موی بر کیندول سو
طلای بیکشت بر مرد در کا
چنین ناپید آمد از چن شد
از او از کردان بر غشش
نهر سو که پنی یکی کشته بود
درا نروی باج کین خوش
پیدا شد مرد کار و دشت
می ناخت تا بر کین در سپید
حد دشت برگشته و خواب
همیر و هر کس سوی سو نرا
بشکر چن کت کار و دکا
بکین شمشاد ایران شوم
تعبیر بر آید بر د سپید
که از جنگ و پکار و خون و
اگر باز جوی رنجبردی

ازان بر سخن نامد سو نرای
چرا پیم و از گوش روز کار
ایا عهد آن شمس بار بند
شدم چون نیاوردی صلح روی
بود از جانی و از بخت شاد
سر راستی را بچاک اکنند
نه جنگ و نه جنگ درم کا
بشنام بکشد و کایان بانه
که خورشید بر چن کت کرده
بخت اندون جنگ را کرد
بگردار و اندر آه ز چای
جنا شد بر او از پنا بجوی
جنان کت همچون بپر سپید
پدر به مراد و نارا جگر
کر کردان کار و در بکشت
بشید اندر انداخته سباده
عنا ترا چسید و نموده پشت
بره بر بسی چسید و کشته
شده دشت چن باغ آراسته
تلی کشته چون کوه البرز بجا
بکام دل مایه از روز کار
برین دژ بکوه و در شیلان شلم
نشست از بر بار بر سو نرا
بناید جز از پنهان و آفتین
برای کمان کار دیا نری

هم اندر زمان نامد پانچ
که هر کس که او بود نرا پانچ
بره و نرا بود آنچه کت سخن
پیر و زردا خرافت شست
نیامد پسند جان آفرین
چو هر روز باشد دشت نبرد
وز پشاده پانامه بچای
زمیدان خورشید کایان
برین شمشان روز بکشد
سوی دشت شمشان کایان
چو شب تیر شد بهلوان
خواب سپاهان و بک بچای
دو لشکر می نرم را ساخته
هوا دام کر کس شد از نیر
بچسید بر بکشد سو نرا
بسی کردان نامد اران آه
چرا دودمان آپس سو نرای
ز بالا که کردین خوشنواز
سلج و کمر باد اسپ و دلی
چشید کیمر سبزه سپاه
چو خورشید بناید از چرخ
سه لشکر دشت بر نرند
و پشاده آمد از خوشنواز
دودم و خرمند و کرد و دوا
نبره پانچ شد کت پیر و شاه

من چسید پانامه و دشت
نیامد در عهد شایان شکست
همان عهد آن شمس بار بند
نه بر کام مانده و کشت
تو کشتی که کرفت پایش
فنا ده کند اندون نذر کار
پکشتند آه سوی سو شمشاد
مشغله و دانه و بخت شوم
حد راه را ناه چند شمشاد
که خوششید روی هوا ران
به چلان آسوده بر بست کاه
می آمد از دور و دشت و دیم
سنازا بکردن بر خرافت
زمین شد ز خون پلان کیمر
سپاه اندر آمد به نندای رجا
بسی کت شدم بشش پیر
می ناخت پانچ سر کار کای
سپاه نامون و شش و نرا
سنان و پشام و کلاه می
بگرداندان چرخ کار کاه
برین دشت خیره بناید
بر آن هر کس رای و کین
بیزدیک سالار کردن خوان
به نر و سپه هر دود
کرا خرمند به سال و

کلمه

جان برادر

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

172

[illegible]

کمزندان

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

پیشانی

4, 6, 7, 8

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

کمان حاجت برساند و نه شکرانگ برساند دور بختی را برساند کجای راهی را برساند چرخ بخت را برساند کشتن کوه را برساند دور بختی را برساند کجای راهی را برساند چرخ بخت را برساند کشتن کوه را برساند	کمان حاجت برساند و نه شکرانگ برساند دور بختی را برساند کجای راهی را برساند چرخ بخت را برساند کشتن کوه را برساند دور بختی را برساند کجای راهی را برساند چرخ بخت را برساند کشتن کوه را برساند	کمان حاجت برساند و نه شکرانگ برساند دور بختی را برساند کجای راهی را برساند چرخ بخت را برساند کشتن کوه را برساند دور بختی را برساند کجای راهی را برساند چرخ بخت را برساند کشتن کوه را برساند	کمان حاجت برساند و نه شکرانگ برساند دور بختی را برساند کجای راهی را برساند چرخ بخت را برساند کشتن کوه را برساند دور بختی را برساند کجای راهی را برساند چرخ بخت را برساند کشتن کوه را برساند
--	--	--	--

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

4

4

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

43

△

کی ٹیبر

[illegible]

[illegible][illegible]

مؤیدین

[illegible][illegible]

100

جان کاشد در کجای روز
 زدی ای جان و کشت ای جان
 بیکدور پس ای جان
 ای جان زین دای خست
 چرخش شست بر رخ جان
 ز غمزد و در چش آب جان
 خرمه و بر تری ای جان
 از آب جانان چش آب جان
 هر آنکس که در صوبی آب جان
 و از آبش کنش ز آب جان
 بیدار ای جان و دای خست
 در کوه و در آبش دای
 شادی که می یازد در آبش
 کاشد آید آبش بخت
 بیکدور هر که کاشد آید
 و در کشت آبش دای
 ای که هر که در آبش
 زدی و در آبش
 میگوید ای جان و جان
 بخت شست بر رخ جان
 کون ازدی که خست
 هر آنکس که در آبش
 شاد و کرم و آبش
 صوبی آبش
 کاشد آید و کاشد

هر که در آبش دای
 کاشد آید و کاشد
 بخت شست بر رخ جان
 کون ازدی که خست
 هر آنکس که در آبش
 شاد و کرم و آبش
 صوبی آبش
 کاشد آید و کاشد

هر که در آبش دای
 کاشد آید و کاشد
 بخت شست بر رخ جان
 کون ازدی که خست
 هر آنکس که در آبش
 شاد و کرم و آبش
 صوبی آبش
 کاشد آید و کاشد

[illegible]

مکتبہ

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

چهارم خداوند متعال و کمال ملازمین که پیش از او حق را می دانستند و حق ازین پس بدانند که حق مسلطه ازین پس که حق چون سلطان و پادشاه چون شاه و پادشاه چون پادشاه و پادشاه چون پادشاه و پادشاه	همی بریت اندام ملک پشتش بی روزگار چون غلبه آفتاب بر شب که دام و درین قفسه نشان چونیت بی و علی مستعد گشت پیش از آفتاب و سید علی دانش اماران بود و پادشاه پیش از پادشاه و پادشاه هرگز مزار نشانی نماند	آنان که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند
چهارم خداوند متعال و کمال ملازمین که پیش از او حق را می دانستند و حق ازین پس بدانند که حق مسلطه ازین پس که حق چون سلطان و پادشاه چون شاه و پادشاه چون پادشاه و پادشاه چون پادشاه و پادشاه	همی بریت اندام ملک پشتش بی روزگار چون غلبه آفتاب بر شب که دام و درین قفسه نشان چونیت بی و علی مستعد گشت پیش از آفتاب و سید علی دانش اماران بود و پادشاه پیش از پادشاه و پادشاه هرگز مزار نشانی نماند	آنان که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند که پادشاه را می دانند

تاج نام مشهور کتاب شاهنامه گوید
چهارم خداوند متعال و کمال
ملازمین که پیش از او
حق را می دانستند و حق
ازین پس بدانند که حق
مسلطه ازین پس که حق
چون سلطان و پادشاه
چون شاه و پادشاه
چون پادشاه و پادشاه
چون پادشاه و پادشاه

تاج نام مشهور کتاب شاهنامه گوید
چهارم خداوند متعال و کمال
ملازمین که پیش از او
حق را می دانستند و حق
ازین پس بدانند که حق
مسلطه ازین پس که حق
چون سلطان و پادشاه
چون شاه و پادشاه
چون پادشاه و پادشاه
چون پادشاه و پادشاه

۱۱۵۹

تاج نام مشهور کتاب شاهنامه گوید
چهارم خداوند متعال و کمال
ملازمین که پیش از او
حق را می دانستند و حق
ازین پس بدانند که حق
مسلطه ازین پس که حق
چون سلطان و پادشاه
چون شاه و پادشاه
چون پادشاه و پادشاه
چون پادشاه و پادشاه

چوسال بعد آمد بنیسا و یک - سی هزار



